



## Analysis of Relationship between Bildung with the Absolute and Art in Schlegel's Philosophy

Farzad Kiani<sup>1\*</sup>, Parvane Valavi<sup>2</sup>

<sup>1</sup> PhD student in Philosophy of Education, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

<sup>2</sup> Associate Professor, Department of Educational Sciences, Faculty of Educational Sciences and Psychology, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran.

### Article Info ABSTRACT

**Article type:**  
**Research  
Article**

**Received:**  
**06/04/2022**  
**Accepted:**  
**30/05/2022**

According to Schlegel, truth must be absolute, and attainment of the absolute by philosophical categories is not possible in the way that was common among the philosophers of German idealism of the time. Schlegel defines consciousness as a historical consciousness that manifests itself in the heart of culture in different historical periods. This culture includes works of art, rituals and symbols of each period. Absolute is neither pure consciousness nor infinite nature, but there is a place between the two. Absolute for Schlegel is a harmony formed by a universal consciousness. Schlegel considers this harmony to be Bildung, which is in fact the basis of absoluteness. Everything that grows and emerges from the heart of the Absolute is in harmony and order. In Schlegel's philosophy, Bildung replaces philosophical categories and rules to create the absolute. To achieve a harmony like nature, man must benefit from an education. Schlegel's education is an artistic Bildung that connects love, morality and mysticism within itself.

**Keywords:** Infinity, Absolute, consciousness, cultivation, culture.

**Cite this article:** Kiani, Farzad & Valavi, Parvane (2022). Analysis of Relationship between Bildung with the Absolute and Art in Schlegel's Philosophy. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 1, No.1, pp. 17-34.

DOI: 10.30479/wp.2022.17096.1009

© The Author(s).

**Publisher:** Imam Khomeini International University



\*Corresponding Author; E-mail: farzadkiani84@gmail.com

## تحلیل نسبت بیلدونگ با امر مطلق و هنر در فلسفه شلگل

فرزاد کیانی<sup>۱</sup>، پروانه ولوی<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران  
<sup>۲</sup> دانشیار گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	از نظر شلگل حقیقت باید مطلق باشد و رسیدن به مطلق به وسیله مقولات فلسفی - به آن شکل که میان فیلسوفان ایده‌آلیسم آلمانی آن دوره متداول بود - امکان‌پذیر نیست. شلگل آگاهی را یک آگاهی تاریخی تعریف می‌کند که خود را در دوره‌های گوناگون تاریخ، در دل فرهنگ نشان می‌دهد. این فرهنگ شامل آثار هنری، آیین‌ها و سمبل‌های هر دوره است. مطلق نه آگاهی محض است و نه طبیعت بی‌کران، بلکه جایی میان این دو قرار دارد. مطلق برای شلگل یک هماهنگی و هارمونی است که به وسیله یک آگاهی فراگیر شکل گرفته است. شلگل این هارمونی را بیلدونگ می‌داند که در حقیقت بنیان مطلق بودن بر همین هارمونی استوار است. هر چیز که پرورش می‌یابد و از دل این مطلق بیرون می‌آید، در یک هماهنگی و نظم قرار دارد. در فلسفه شلگل، بیلدونگ جای مقولات و قواعد فلسفی را می‌گیرد تا مطلق پدید آید. انسان برای رسیدن به یک هماهنگی و هارمونی، همانند طبیعت باید از یک بیلدونگ بهره‌مند شود. بیلدونگ مدنظر شلگل یک بیلدونگ هنری است که در درون خود با عشق، اخلاق و عرفان پیوند برقرار می‌کند.

کلمات کلیدی: مطلق، آگاهی، پرورش، فرهنگ، بی‌کرانگی

استاد: کیانی، فرزاد؛ ولوی، پروانه (۱۴۰۱). «تحلیل نسبت بیلدونگ با امر مطلق و هنر در فلسفه شلگل»، فصلنامه فلسفه غرب، سال اول، شماره اول، ص ۱۷-۳۴.

DOI: 10.30479/wp.2022.17096.1009



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) - حق مؤلف © نویسندگان.

## ۱- مقدمه

برای شلگل هدف از فلسفه‌ورزی رسیدن به یک شناخت حقیقی است که آن را مطلق بی‌کران یا طبیعت تعریف می‌کند. اما نمی‌توان با مقولات و قاعده فلسفی، همانند فیثته و کانت، به مطلق و وحدت در هستی رسید، زیرا به عقیده شلگل

امر مطلق نه وجود محض است و نه یک آگاهی مطلق (فیثته)، بلکه باید هر دو (در کنار هم) باشند؛ چون این دو جزء نه تنها به یک اندازه اصالت دارند، بلکه یکدیگر را نیز باید مفروض بگیرند. بنابراین هر دو به یک اندازه ضروری‌اند. (Nassar, 2013: 101)

در فلسفه آلمان، بعد از کانت، رسیدن به امر مطلق همواره یکی از مواردی بوده که مورد توجه فیلسوفان بوده داشته است. هر یک از فلاسفه آلمانی، چه در مکتب رومانتیک و چه در مکتب ایده‌آلیسم، به دنبال پاسخ به امر مطلق بوده‌اند. برخی همانند هگل<sup>(۱)</sup> و فیثته آن را در تفکر فلسفی، و برخی دیگر که ریشه‌های اندیشه رمانتیک داشته‌اند، مثل شلگل و شلینگ<sup>(۲)</sup>، آن را در هنر و بیلدونگ<sup>(۳)</sup> جستجو می‌کردند. مطلق نزد شلگل، وحدت میان آگاهی و وجود بی‌کران است، یک هارمونی و هماهنگی که تمام امور متکثر را دربرمی‌گیرد. شلگل درصدد است در اندیشه خود امر مطلق را بازتعریف کند. در این راستا، او ابتدا دو اصل آگاهی و بی‌کرانگی (در شکل‌دهی به مطلق) را تعریف می‌کند. از نظر او آگاهی شکل‌گرفته از مقولات فلسفی نمی‌تواند در مسیر رسیدن به مطلق، راهگشا باشد. وی آگاهی را تاریخی و سمبلیک می‌داند که در دوره‌های گوناگون تاریخی، خود را در دل فرهنگ آن دوره نشان می‌دهد و خود فرهنگ شامل آثار هنری و آیین‌های هر دوره می‌شود.

چرخش فلسفه شلگل در بیان واقعیت از باشنده‌های طبیعی به سمت سمبل<sup>(۴)</sup> قابل توجه است. به‌عنوان مثال، واقعیت‌هایی که در فلسفه پیش از او، ابژه بیرونی بودند به سمبل تاریخی تغییر شکل می‌دهند. در اندیشه شلگل، «جهان یک سمبل است» (Ibid: 105)؛ بر این اساس، باید شناخت تاریخی را جایگزین شناخت از طریق مقولات فلسفی کرد، زیرا این آگاهی‌ها در دوره‌های گوناگون تاریخی، خود را به شکل سمبل در طبیعت نمایان کرده‌اند و وظیفه فیلسوف این است که با بررسی این دوره‌های تاریخی، به شناخت این سمبل‌ها بپردازد تا به کلیتی برسد که از مجموع امور متکثر دوره‌های گوناگون به دست آمده است. «اسطوره (یا سمبل) روش بررسی حقیقی مطلق است که جای فلسفه نظام‌مند و دکتربین‌الهیات را می‌گیرد» (Hampton, 2019: 151). اسطوره و سمبل چیزهایی هستند که در آگاهی ما نسبت به امور کران‌مند ظاهر می‌شوند و ما را با امر مطلق و بی‌کران آشنا می‌کنند.

پروژه فلسفی شلگل در زمینه علاقه او به اساطیر، بخشی از توجه او به بیلدونگ است؛ به‌ویژه با هدف او برای یافتن نوعی مرکزیت جدید یا

سنت وحدت‌بخش برای جامعه‌ای که توسط عقاید متفاوت از هم  
گسسته شده بودند. (Millan, 2007: 162)

شلگل بعد از بازتعریف آگاهی، به اصل دوم مطلق، یعنی بی‌کرانگی می‌پردازد. او می‌پرسد: اگر مطلق جمع امور متکثر است، پس چگونه از دل این تکثر بیرون می‌آید؟ او خود پاسخ می‌دهد: برای رسیدن به وحدت در امور متکثر، نیازمند یک هارمونی و هماهنگی، به نام هستی بیلدونگ هستیم که هماهنگی همه چیز در هستی، از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر انسان می‌خواهد به‌عنوان بخشی از این مطلق (موجودی در طبیعت) در قوای خود و در جامعه به هماهنگی و هارمونی برسد، باید از این اصل اساسی موجود در طبیعت، پیروی کند تا همانند طبیعت در یک هارمونی و شکوفایی قرار گیرد. بیلدونگ می‌تواند توسط هنر، اخلاق و نگاه عرفانی در انسان محقق شود. اما امر اخلاقی و نگاه عرفانی در بیان خود نیازمند ظرافت، لطافت و آزادی امر هنری هستند و از این طریق با هنر نسبت برقرار می‌کنند. هنر میان طبیعت و ایده برآمده از آگاهی جای دارد و به‌نوعی آشکارکننده آگاهی انسان در دل طبیعت است، و محصول نهایی از کلیت موجود در طبیعت (طبیعت به‌عنوان ابژه، نه آگاهی فراگیر) خود را جدا می‌کند.

با اثر هنری می‌توان از طبیعت به حقیقت موجود در دل طبیعت<sup>(۵)</sup> رفت؛ از این رو، شلگل بر بیلدونگ هنری تأکید دارد، زیرا بیلدونگ و هنر هر دو یک هدف را پیگیری می‌کنند که همان مطلق است. اما خود اثر هنری زاینده یک اصل برتر است که از نظر شلگل، ریشه در خلقت هستی دارد و آن، عشق است. در این پژوهش تلاش می‌شود در کنار تعریف و تحلیل مطلق در اندیشه شلگل، به کارکرد بیلدونگ در شکل‌دهی به امر مطلق بپردازیم و مشخص کنیم نسبت مطلق و بیلدونگ چیست؟ چرا مطلق در مقولات و آگاهی فلسفی محقق نمی‌شود اما از طریق بیلدونگ می‌توان به آن دست یافت؟ نسبت بیلدونگ و امر هنری در هارمونی‌بخشی به انسان و جامعه چگونه است؟ چرا بیلدونگ در مقام امر اخلاقی و نگاه عرفانی به امر هنری، به‌منظور ایجاد وحدت در جامعه و بیان امر مطلق، مورد نیاز است؟ و در نهایت، عشق به‌عنوان عامل خلق اثر هنری، چه جایگاهی در بیلدونگ و ایجاد هارمونی در هستی دارد؟

## ۲- پیشینه پژوهش

موضوع مقاله پیشینه خاصی به زبان فارسی ندارد؛ در حوزه زبان انگلیسی، خوانندگان می‌توانند به منابع ذکر شده در مقاله مراجعه کنند.

## ۳- نقد شلگل به برداشت فیثته از آگاهی مطلق و ایده‌آلیسم فلسفی

چنانکه در مقدمه بحث ذکر شد، مطلق در اندیشه شلگل، جمع آگاهی و وجود بیکران است که آن را «طبیعت» می‌نامد. در همین راستا، او سعی می‌کند در مقابل برداشت‌های رایج (طبیعت به‌مثابه ماده محض)، تعریف جدیدی از طبیعت ارائه دهد. طبیعت در کران‌مندی خود با ماده و در بی‌کرانگی، با ایده

نسبت برقرار می‌کند. طبیعت، آگاهی فراگیری است و این آگاهی در شکل کران‌مند خود به شکل یک فعل در زمان جلوه پیدا می‌کند. «مشکل اصلی برای شلگل رابطه مطلق با جزء است. جواب این مسئله وابسته به این است که چرا نامتناهی از خود بیرون می‌آید و خود را متعین می‌کند» (Nassar, 2014: 247). متعین شدن اشیاء در حدود کران‌مند خود در طبیعت و تغییر شکل آن به شیء دیگر، ناخودآگاه<sup>(۶)</sup> است، اما شلگل در فلسفه خود طبیعت را در بی‌کرانگی‌اش<sup>(۷)</sup>، خودآگاهی فراگیری می‌داند که هر کران‌مندی<sup>(۸)</sup> در دل آن فعلیت می‌یابد. آگاهی‌های دوره‌ای و تاریخ‌مند انسان را نیز باید جزئی از همین آگاهی فراگیر دانست. «آگاهی ایستا نیست، بلکه در زمان دگرگون می‌شود. به عبارت دیگر، آگاهی تاریخی است و این گذار از نظام اسپینوزا<sup>(۹)</sup> به سمت فیثته است و نشان دهنده یک دگرگونی در اندیشه شلگل» (Idem, 2013: 102).

طبیعت به عنوان مطلق<sup>(۱۰)</sup>، دربرگیرنده تمام امور متکثر و آگاهی‌های دوره‌ای است که زیرلایه آن را باید آگاهی فراگیری دانست. اگر مطلق جمع بی‌کرانگی طبیعت و آگاهی ناب باشد، باید این مطلق را خلق‌کننده هر علم و فعلی در نظر گرفت. مطلق یک کلیت<sup>(۱۱)</sup> است که هر کران‌مندی و آگاهی را در هر لحظه و بازه زمانی با توجه به صیوروتش<sup>(۱۲)</sup>، شامل می‌شود. «در فلسفه شلگل جستجو و اشتیاق بی‌نهایت به بی‌کرانگی جایگزین هر مدلی می‌شود که بر پایه یک اصل نخستین است» (Breazeale, 2010: 330). برخلاف ایده‌آلیسم فیثته که عالم بیرون را نادیده می‌گیرد، برای شلگل مطلق وحدت فراگیر تمام کثرات است.

شلگل ایده‌آلیسم فیثته را به طور کامل رد نمی‌کند، اما شکل خاصی از ایده‌آلیسم برای درک جهان مدنظر اوست. در نهایت می‌خواهد از ایده-آلیسم فیثته برای ساختن برداشتی از واقعیت بهره بگیرد، اما ایده‌آلیسم فیثته تنها جزئی از واقعیت را ارائه می‌دهد. به نظر شلگل ایده‌آلیسم را باید با رئالیسم ترکیب کرد، یعنی فیثته (ایده‌آلیسم) و اسپینوزا (رئالیسم) را باید در کنار هم قرار داد. (Millan, 2019: 101)

شلگل از یک آگاهی فراگیر سخن به میان می‌آورد و نمی‌خواهد همانند فیثته، حقیقت همه چیز را به آگاهی انسان فروکاهد و سوپژکتیو را محور تفکر خود قرار دهد، زیرا من آگاه انسان، جزئی از مطلق است نه تمام آن، و نمی‌توان همه هستی را به آگاهی انسان فروکاست. آگاهی در مطلق قطعاً آگاهی در انسان نیست، بلکه آگاهی‌ای است که همه چیز از آن شکل می‌گیرد. بر این اساس، باید بین آگاهی مطلق و آگاهی انسان که حالتی سوپژکتیو دارد، تمایز قائل شویم و آگاهی انسان را در نسبت با آگاهی مطلق فهم کنیم.

نمی‌توان یک اصل که خارج از خود مطلق باشد را همانند فیثته، مبنای مطلق دانست و همچنین

یک قاعده نخستین که همان من مطلق است نیز نسبتی با امر مطلق ندارد، زیرا یک قاعده فلسفی، مطلق بی کران را کران مند می کند. در نتیجه، قانون مطلق باید در دل مطلق باشد و

مشکل اساسی مفهوم یک اصل غیرمشروط این است که اگر چه خود به صورت غیرمشروط سیستم را پایه گذاری می کند، اما تمام اصول بعدی از آن سرچشمه می گیرد و خود آن خارج از حدود و عناصر (آن سیستم) قرار دارد. (Nassar, 2013: 92)

برای شلگل «ایده آلیسم به این معنا نیست که تمام واقعیت ها وابسته به من است، بلکه به این معناست که تمام واقعیت ها به یک آگاهی مطلق در درون خود جهان وابسته است» (Beiser, 2002: 459). بر این مبنا، شلگل از یک رئالیسم مطلق در مقابل ایده آلیسم مطلق سخن می گوید.

رئالیسم مطلق نه تنها یک رئالیسم تجربی کانتی است، بلکه بیشتر از یک چارچوب استعلائی، به اصول واقعیت های مستقل در جهان بیرون پایبند است، زیرا قلمرو طبیعت جدا از هر موضوع و قبل از هر امری وجود دارد، چه تجربی باشد و چه استعلائی. (Ibid: 442)

این فرض فلسفه انتقادی که «در راه دانش باید تمام ادعاهای قبلی نقد شود»، صحیح نیست، زیرا ما نمی توانیم همه ادعاهای قبلی دانش را داخل پراتنز قرار دهیم و آنها را قبل از شکل گیری، ارزیابی کنیم. معیار دانش دلالت بر ادعاهای مطرح شده در آن دانش دارد. ما با به کارگیری آنها قدرت و حدود قوای شناختی خود را می شناسیم. در نتیجه، ما نه از قبل، بلکه در خود فرآیند به کارگیری باید قوای شناختی را نقد کنیم. (Ibid: 445)

امر شناخت برخلاف تلقی فیشته، باید همانند یک شعر و حماسه باشد و کسی که این حماسه و شعر را می شنود، بدون هیچ پیش فرضی وارد آن می شود و با آن پیش می رود تا آن را در مسیر داستان درک کند و حقیقت بر او آشکار شود. این کاری است که فلسفه باید مدنظر خود قرار دهد، نه فلسفه ورزی از راه مقولات معین که در نهایت به جواب مشخص می رسد. باید با هستی و حقیقت بیکران روبه رو شد و در دل آن رفت تا به مرور، با حقیقت آشنا شویم. «فلسفه سیستماتیک، یک طرفه است و امکان صیوروت را سلب می کند، درحالی که یک سیستم نیاز دارد متناقض باشد تا در صیوروت اش (شدن) تکامل یابد» (Millan, 2019: 7).

به عقیده شلگل، تاریخ به شکل ذاتی، فلسفی است. او آگاهی و فهم از حقیقت هستی و انسان را به تاریخ پیوند می زند، اما باید حقیقت تاریخی را در کلیت آن فهمید و این کلیت را توسط سیستم فلسفی نمی توان درک کرد. «اگر ما نباید یک سیستم داشته باشیم یا نمی توانیم داشته باشیم، فقط یک تلاش

بی‌پایان برای رسیدن به یک سیستم باقی می‌ماند. نزد شلگل، ایده آلیسم فقط جایگاه تنظیمی دارد؛ هدفی که به آن نزدیک می‌شویم، ولی هرگز آن را کسب نمی‌کنیم» (Beiser, 2002: 446).

حقیقت هستی در فرآیند تاریخ تعریف می‌شود و جهان تاریخ‌مند و انسان زیست‌کننده در دل تاریخ و حقیقت شکل‌گرفته در هر دوره، در نهایت از دل همان آگاهی فراگیر بیرون می‌آیند. در نتیجه، باید حقیقت تاریخ‌مند آن دوره شناخته شود و انسان از دل این تولیدات آگاهانه می‌تواند به حقیقت مطلق برسد، نه با بررسی تغییرات ناخودآگاه ابژه در طبیعت، زیرا درست است که آنها نیز در وحدت مطلق بی‌کران هستند، ولی فعل آنها ناخودآگاه است و ما را به آگاهی مطلق نمی‌رساند. این دلیلی است که شلگل در فلسفه خود به جای یک آگاهی تجربی، به سمت یک آگاهی تاریخی و سمبلیک سوق پیدا می‌کند. از این منظر

شلگل کانت را نیمه‌منتقد می‌نامد، زیرا نقد عقل فلسفی بدون تاریخ فلسفه، نمی‌تواند به موفقیت برسد و اندیشه کانت به اندازه کافی تاریخی نیست؛ حتی اگر مملو از روابط تاریخی باشد و سعی در ساخت نظام‌های گوناگون داشته باشد. این نشان می‌دهد که نقد فلسفی کانت غیرانتقادی باقی می‌ماند، زیرا به اندازه کافی تاریخی نیست. (Millan, 2020: 247)

ارتباط حقیقت با آگاهی تاریخی، شکلی نسبی<sup>(۱۳)</sup> به آن می‌دهد، زیرا دوره‌های تاریخی از یکدیگر متفاوت هستند. اگر حقیقت با نمود تاریخی در زمان پیوند پیدا کند، حقیقت در هر دوره تاریخی، شکلی مختلف می‌یابد. حقایق، زمان‌مند و در دوره‌های تاریخی، نسبی هستند، اما در کلیت این نسبت‌ها، یک مطلق از تکرار موجود است. بر همین اساس «تمام حقایق نسبی و همه دانش‌ها، سمبلیک هستند» (Huhn, 2013: 101). اما این امر نمی‌تواند مانع تصور ما از یک مطلق باشد و خود مطلق در نهایت، یک بی‌کرانگی در کران‌مندی زمانی است. تاریخ مجموعه‌ای از سنت‌ها، سمبل‌ها، آثار هنری و هویت مردمان در هر دوره است و تمام این‌ها در یک کلمه خلاصه می‌شود؛ «فرهنگ»<sup>(۱۴)</sup>. آگاهی به واقعیت‌های هستی را نه آگاهی فیزیکی و هندسی، بلکه آگاهی تاریخی و فرهنگی باید دانست که تمام اجزای این آگاهی با طبیعت بی‌کران، در یک بیلدونگ قرار دارند و این امر جایگاه ویژه پرورش‌یافتگی در طبیعت و انسان را در تفکر او نشان می‌دهد.

#### ۴- بیلدونگ و هنر

در تعریف واژه «بیلدونگ»، شلگل ابتدا به بررسی سیر تطور تاریخی لغت بیلدونگ می‌پردازد.

بیلدونگ کارکرد بسیار مهمی در تمامی نوشته‌های شلگل در هر دو دوره

تاریخی مدرن و باستانی دارد و او به ریشه تشابهات پشت این مفهوم اشاره دارد. بیان شلگل در برداشت کشت و زرع (از معنای بیلدونگ) برگرفته از استعاره کار فیزیکی کشاورزان است. از این نظر، پرورش دادن (بیلدونگ) به کار و کارگر نزدیک می‌شود. زراعت در مزارع مستلزم کار سخت بدنی و نیز اعتدال در اخلاق است، وقتی (معنای بیلدونگ) از پرورش طبیعت انسان گرفته می‌شود. در ابتدا بیلدونگ در معنای یک فرآیند عرفان مسیحی برای تشبه به خدا بوده است، یا یک فرآیند بیولوژیکی برای شکل‌دهی، همانند تشکیل ارگانیک یک عضو. از نظر شلگل فرآیند (بیلدونگ) در طبیعت و آزادی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند و در یک رابطه دو سویه هستند. بنابراین بیلدونگ یک فرآیند صرفاً انسانی یا روحانی نیست، بلکه در ارتباط بین طبیعت و آزادی اتفاق می‌افتد. (Nivala, 2017: 28)

مراد شلگل از واژه بیلدونگ بیشتر معنای هارمونی و پرورش‌یافتگی در انسان و دیگر موجودات هستی است. هر چیزی که نظم و هارمونی دارد از یک بیلدونگ بهره برده است. این امر را باید در اندیشه شلگل در نظر گرفت. بیلدونگ در دل مطلق وجود دارد و خود مطلق وحدت کثرات در یک هارمونی است. در نتیجه امری که انسان را بیلدونگ کند (انسان را پرورش دهد و در قوای او هماهنگی ایجاد کند)، می‌تواند او را با امر مطلق آشنا سازد؛ حال این امر می‌خواهد هنر باشد یا اخلاق، اما برای شلگل هنر جایگاهی ویژه در این فرآیند دارد.

فعل انسانی در ساحت هنری در مقابل فعلیت کران‌مند طبیعت، در حالت ناخودآگاه قرار دارد. از نظر شلگل «امتیاز طبیعت، زندگی و امتیاز هنر، وحدت است. طبیعت به‌عنوان یک کلیت دارای وحدت است، درحالی‌که هنر برای رسیدن به کلیت خود را از کل جدا می‌کند» (Hampton, 2019:137). این موضوع اشاره به این دارد که هنر در اتحادی که بین ساحت انسان و طبیعت ایجاد می‌کند، متوسل به تولید اثر می‌شود و خود این اثر فراتر از باشنده‌های بالفعل در طبیعت قرار می‌گیرد، هرچند از نظر آگاهی در ارتباط با آگاهی فراگیر در دل طبیعت است. اثر هنری مرتبط با انسان، یک ایده فرهنگی و سمبلیک است و این یکی از مهم‌ترین جاهایی است که بیلدونگ در کاربرد انسانی آن خود را نمایان می‌کند. کار فرهنگی نیاز به پرورش انسان فرهیخته دارد و در حقیقت قوه تفکر انسان باید در مقام آگاهی پرورش پیدا کند تا هم به حقیقت خود برسد و هم در مقام موجودی خودآگاه، در فعل و عمل خود، حقیقت آگاهی مطلق را به‌وسیله اثر هنری آشکار کند. پیوند اثر هنری و آگاهی تاریخی ناگسستنی است و به‌همین علت شلگل در نگاه تاریخی خود، دوره‌های گوناگون آثار هنری از زمان یونان باستان تا



دوره مدرن را مورد بررسی قرار می‌دهد. آثار هنری به‌عنوان سمبل‌های فرهنگی در ساحت انسانی نشانه‌ای هستند از ظهور آگاهی در هر دوره تاریخی که در نسبت با زمان آن اثر قرار می‌گیرد. در فلسفه شلگل، مطلق در معنای شیلری آن، در یک بازی میان آگاهی و بی‌کرائگی قرار گرفته است. باید گفت در این صورت، آگاهی، همانند تلقی فیثته، یک فعل و کنش<sup>(۱۵)</sup> است، اما نمی‌توان مثل فیثته از ابتدای فرآیند تفکر، سخن از آگاهی محض به‌میان آورد. بر همین اساس، شلگل در اندیشه خود بر این امر تأکید دارد که «فلسفه نیز باید همانند شعر حماسی، از میانه شروع کند» (Frank, 2004: 202) تا بتواند همانند هنر، با مطلق (که در یک هارمونی و بیلدونگ قرار دارد) ارتباط برقرار کند. این موضوع را نیز باید در نظر گرفت که وقتی شلگل از هنر سخن می‌گوید، بیشتر شعر و طنزگویی<sup>(۱۶)</sup> مدنظر اوست و به این نوع هنر در نگاه تاریخی خود اشاره می‌کند.

طنز و کنایه‌گویی در شعر به‌شیوه‌ای از بازنمایی تعلق دارد که نتیجه ناتوانی فلسفه در بازنمایی امر مطلق است. هیچ چیز کامل نیست و کنایه ابزاری برای آشکار ساختن خصوصیات ذاتی تجربه انسانی است. (Millan, 2007: 167)

شلگل در کتاب *قطعات فلسفی*<sup>(۱۷)</sup> به این امر اشاره دارد؛

انسانی که نمی‌تواند کنایه بزند و تحقیر کند، نمی‌تواند تحسین کند. شما می‌توانید یکی از آن‌ها را بی‌نهایت انجام دهید، اما یک شکل شایسته برای انسان بازی بین تمام محاسن انسان است. (Schlegel, 1971: 67)

به نظر شلگل، حقیقت به‌عنوان امری که تمام سیر معرفتی ما معطوف به آن است، در ذات خود شکلی طنزگونه دارد، زیرا بی‌کرائگی مطلق از نظر شلگل غیرقابل تصور است و به آن شکلی طنزگونه می‌دهد.

هدف طنز، تمسخر با یک فن بیان سلیس نیست، بلکه شلگل از مفهوم کنایه استفاده می‌کند تا بر مشکلات اساسی، ماهوی و روش‌شناختی فلسفه، شعر، زیبایی‌شناسی، هنر و علوم به‌شکل کلی تأکید کند. (Millan, 2019: 75)

از نظر شلگل اولین شخصی که در تاریخ، حقیقت را به طنز پیوند زده، سقراط است. سقراط با خطاب قرار دادن خود به‌عنوان خرمگس آتن، یا نادان‌ترین انسان شهر که داناترین انسان نیز هست، به این امر می‌خواهد اشاره کنند که خود حقیقت و رسیدن به آن، در نسبت با طنزگویی قرار دارد. بیان طنزگونه جایی خود را نمایان می‌کند که ما در رسیدن به حقیقت عاجز هستیم و آن را امری می‌بینیم که

رسیدن به آن توسط عقل، محال است. پس، طنز در ذات خودش امری سطح پایین نیست، بلکه اذعان به ناتوانی در پی بردن به مطلق است و نشان می‌دهد که توانایی ما در چه سطحی قرار دارد و جایگاه حقیقت مطلق در کجاست. طنز این توانایی را دارد که به کران مطلق و حقیقت ناب نزدیک شود و در یک نسبت با آن قرار گیرد، در صورتی که این امر از مقولات فلسفی برنمی‌آید. بر این اساس «در نهایت هم شاعر و هم فیلسوف، باید از تأیید یک قاعده قطعی<sup>(۱۸)</sup> در جستجوی حقیقت سرباز زنند، زیرا این قاعده به‌عنوان محدودیت مصنوعی و دل‌بخواه، روند خلاقیت را محدود می‌کند» (Beiser, 2002: 449).

اصل حرف (شلگل) این بود که هر زمان شهروندانی درستکار را دیدید که سرشان به‌کار خودشان گرم است، هر زمان شعر خوب، یعنی شعری مطابق با قواعد دیدید، هر زمانی که نهادی مسالمت‌جو دیدید که از جان و مال مردم پاسداری می‌کند، به آن بخندید و مسخره‌اش کنید، به طنز بگریزد و تحقیقش کنید و به اصرار بگویید که واقعیت خلاف این است. در نظر شلگل تنها سلاح در برابر مرگ در برابر تحجر و در برابر هر نوع ایستایی و انجماد جریان زندگی، همان چیزی است که طنزش می‌خوانند. (برلین، ۱۳۸۵: ۱۸۹)

شلگل و نووالیس<sup>(۱۹)</sup> به توانایی‌های انسان در درک امر مطلق از طریق تأمل بر ساختار تفکر<sup>(۲۰)</sup> تردید داشتند. این شک و تردید باعث شد به سراغ مولدی همانند شعر سوق پیدا کنند که شعر چه کار می‌تواند در راه دستیابی به امر مطلق انجام دهد. (Millan, 2019: 6)

برای فهم ماهیت شعر به‌عنوان یک اثر هنری و نسبت آن با بیلدونگ، باید اشعار شاعران در یک نگاه تاریخی بررسی شود. بر این اساس، شلگل به یونان باستان بازمی‌گردد تا نگاه تاریخی خود را از آنجا آغاز کند، جایی که نقطه ابتدایی شعر و هنر است. «شعر در دوران یونان (باستان) به اوج قله کمال در پرورش (بیلدونگ) طبیعی رسید و آن را به الگو در دوران طلایی (یونان) تبدیل کرد» (Nivala, 2017: 87). شلگل در نگاه تاریخی خود درباره رابطه شعر و بیلدونگ، به بررسی اشعار هم‌عصران خود مثل شیلر و گوته در کنار عصر طلایی یونان باستان نیز می‌پردازد و شعر و هنر مدرن را در مقامی والا می‌نشانند که می‌توان در راه رسیدن به سعادت در تربیت (بیلدونگ) انسانی، از آن یاری جست. «جهت کلی شعر مدرن در واقع در راستای مجموعه‌ای از بیلدونگ زیبایی‌شناختی است که می‌تواند بدون داشتن یک کلیت، سبک، ویژگی و جزئیات را در آن تعریف کرد» (Schlegel, 2001: 35). همچنین

ویژگی اصلی شعر رومانیتیک که شیلر بر آن تأکید می‌کرد و شلگل نیز با آن موافق بود، تلاش ابدی و اشتیاق همیشگی‌اش برای ایده‌آل یا نامتناهی

(مطلق) بود که شامل وحدت کامل با طبیعت است. با این حال، همین تلاش و اشتیاق، محور اصلی معرفت‌شناسی ضدبنیادگرایانه جدید شلگل نیز بود؛ هدفی که جستجوکننده می‌تواند به آن نزدیک شود، اما هرگز در یک حرکت بی‌نهایت به آن دست نمی‌یابد. (Beiser, 2003: 128)

از نظر شلگل آگاهی انسان مدرن در جایگاهی برتر از نگاه طبیعی مردمان یونان باستان در تعریف حقیقت جهان قرار دارد، اما بیلدونگ در معنای طبیعی آن در دوران باستان نیز باید مورد توجه بیلدونگ مدرن قرار گیرد، زیرا در آن طبیعت به‌عنوان مادر همه امور متکثر، نقش بسزایی دارد (طبیعت از نظر شلگل مهم است چون طبیعت همان مطلق است). «به‌عقیده شلگل بیلدونگ دو زیرمجموعه دارد؛ یکی پرورش طبیعی و ناخودآگاه مردمان دوران کلاسیک، و دیگری پرورش شکل‌گرفته انسانی در دوران مدرن» (Nivala, 2017: 87). در واقع شلگل معتقد است اگر برداشت مدرن و باستانی از بیلدونگ را با هم جمع کنیم، به مطلق ناب می‌رسیم؛ به عبارتی دیگر، آگاهی محض را با بی‌کرانگی در این فرآیند، جمع کرده‌ایم.

در هر دو دوره تاریخی، شلگل بر جایگاه شعر و طنزگویی در مسیر رسیدن به مطلق تأکید دارد و آثار ادبی این دو دوره را بررسی می‌کند. در مورد بیلدونگ مدرن، شلگل معتقد است

در حالی که تعلیم و تربیت باستان به‌وسیله انگیزه‌های طبیعی به‌سمت غایت‌های کران‌مند در حرکت بود، تعلیم و تربیت مدرن به‌وسیله عقل به‌سمت یک غایت بی‌کران (مطلق) و عالی‌ترین خیر یا ملکوت الهی بر روی زمین، در حرکت است. حتی اگر انسان مدرن نتواند به این غایت برسد، اما می‌تواند به آن نزدیک شود و در نهایت، در تلاش برای رسیدن به چنین هدف والایی است که عظمت انسان آشکار می‌شود. (Beiser, 1992: 256)

شلگل بر پرورش قوه متخیله به‌وسیله کار هنری در بیلدونگ، به‌سبب ذات انسجام‌بخش آن تأکید می‌کند. در واقع می‌توان گفت هماهنگی و هارمونی در امر هنری بر عهده قوه متخیله است و این جایگاه متخیله در بیلدونگ را نشان می‌دهد، زیرا هدف غایی بیلدونگ ایجاد هارمونی و هماهنگی قوای انسان در فرآیند تکامل است؛ امری که قبل از شلگل، در مفهوم بازی در فلسفه شیلر و تعریف او از بیلدونگ مطرح شده بود. همان‌طور که کانت در زیبایی‌شناسی خود وظیفه متخیله را هماهنگی بین دریافت‌های حسی بیرونی و پیوند آن با فاهمه نامتعیین در یک بازی آزاد تعریف می‌کند، شلگل نیز بر نقش قوه متخیله در پرورش و هماهنگی در قوای انسان به‌وسیله امر هنری تأکید دارد، زیرا «از طریق تخیل روابط بین بخش‌ها مشخص می‌شود و در یک وحدت پدیدار می‌شود؛ وحدتی متمایز و پویا» (Nassar, 2013: )

137). شلگل در تمام بحثش در مورد نقش هنر در بیلدونگ، به دنبال این است که جایگاه هنر در هارمونی بخشی به انسان را نمایان کند و نشان دهد که امر هنری چه توانایی منحصر به فردی دارد که می توان در ایجاد شکوفایی و پرورش انسان از آن یاری گرفت.

#### ۴-۱. نسبت اخلاق با هنر در بیلدونگ

اخلاق امر دیگری است که شلگل برای ایجاد هارمونی در جامعه انسانی، در پرورش (بیلدونگ) انسان بر آن تأکید می کند. ابتدا شلگل نظر خود را در مورد آزادی به عنوان اصل اساسی اخلاق ارائه می دهد و نگاه کانت در مورد آزادی که در نقطه مقابل با قاعده طبیعت قرار دارد را نقد می کند و در مرحله بعد، پلی میان اخلاق و بیلدونگ ایجاد می کند. از نظر شلگل انسان در امر اخلاقی باید از طبیعت پیروی کند. طبیعت در دل خود، حالت خودمولد<sup>(۳۱)</sup> دارد و در مقام آگاهی فراگیر در هر زمان، خود را در شکل کران مند در نهایت هارمونی (بیلدونگ) و توازن جلوه می بخشد و هم بی کرانگی (مطلق بودن) خود را حفظ می کند. طبیعت این کار را طبق قانون درونی خود انجام می دهد و در نهایت آزادی در این زمینه قرار دارد. انسان با اینکه خود بخشی از مطلق است، اما باید در ساحت خود همانند طبیعت عمل کند. «طبیعت از این جهت آزاد است که حدود خود را تعیین می بخشد و به وسیله چیزی غیر از خودش آشکار نمی شود» (Ibid: 123). سخن از آزاد بودن طبیعت اشاره به این دارد که انسان باید در امر اخلاقی، همانند طبیعت در اوج آزادی باشد؛ آزاد بودن طبیعت (که بر اساس قانون درونی اش است)، برای انسان حکم یک الگو را دارد و اگر انسان نیز می خواهد در اخلاق (که فعلی است مختص به انسان) در اوج آزادی باشد، این توسط بیلدونگ اخلاقی (تربیت اخلاقی) برای او محقق می شود. مسئله آزادی همیشه در مبحث اخلاق و فعل اخلاقی در دل طبیعت، مورد مناقشه بوده است.

شلگل برای رهایی از دوآلیسم کانتی نیاز نمی بیند بین اخلاق و طبیعت تفاوتی قائل شود و بر این امر تأکید دارد که انسان در حوزه اخلاق، باید از خود طبیعت پیروی کند، زیرا طبیعت نمونه ای از خودآیینی در قانون حاکم بر خود است. طبیعت در خود، آزادی مطلق دارد و هر چیزی را در دل خود پرورش می دهد. قانون حاکم بر طبیعت مطابق با خود طبیعت است و از جای دیگر این قانون بر آن تحمیل نمی شود. این پرورش و عمل طبق قوانین خود، در امر اخلاقی و پرورشی باید الگوی انسان باشد. طبیعت مثل یک نت موسیقی هماهنگ است که در فرم دهی<sup>(۳۲)</sup> به همه چیز هماهنگی و هارمونی خود را حفظ می کند و از این نظر یک آگاهی ناب است و در پرورش و فرم دهی به هستی که در یک هماهنگی اصیل قرار دارد.

این تلقی از طبیعت به عنوان حقیقتی که در دل خود در حال بیلدونگ کردن هستی است، محور توجه شلگل است. طبیعت یک ارگانیزم هماهنگ درونی دارد و این موزون بودن و هماهنگی، شکل دهنده آزادی طبیعت در شکل دهی و پرورش موجودات است. به همین دلیل، «قانون بیلدونگ،

قانون ارگانیسم (ساختاری پویا) است» (Ibid: 124)، زیرا هر فعلی که از ساخت انسانی سرچشمه می‌گیرد، باید همانند طبیعت، در اوج هارمونی و شکوفایی باشد. در نتیجه، برای شلگل شکوفایی انسان در امر اخلاق، به جای اینکه با قوانین کانتی که خارج از خود اخلاق قرار دارند شکل بگیرد، با بیلدونگ معنا پیدا می‌کند. بر همین اساس، «شلگل بیلدونگ را ظهور استقلال تعریف می‌کند» (Beiser, 2003: 100). در حقیقت با بیلدونگ است که آزادی و امر اخلاقی محقق می‌شود.

نظم و هارمونی در دل طبیعت قرار دارد و هر چه که در آن پرورش می‌یابد، در نسبت با کل قرار می‌گیرد. اگر پرورش (بیلدونگ) اخلاقی در انسان نیز بخواهد به درجه هماهنگی در طبیعت برسد، نیاز دارد همانند طبیعت عمل کند. در نتیجه، اخلاق نیز باید از دل روابط انسانی بجوشد، مثل طبیعت که همه چیز در آن پرورش می‌یابد و در یک هارمونی قرار می‌گیرد. مراد شلگل از بیلدونگ دقیقاً همان تلقی ای است که فیثته و کانت از قاعده اخلاقی دارند. اما قاعده و مقولاتی که به صورت پیشینی بیرون از خود فرآیند معرفت اخلاقی هستند، نمی‌توانند در کسب معرفت اخلاقی راهگشا باشند. در نتیجه، چیزی که به جای آن می‌نشیند، بیلدونگ در امر اخلاقی است. شلگل امر اخلاقی را مساوی با تربیت اخلاقی می‌داند، زیرا «امر اخلاقی تنها می‌تواند از طریق تربیت اخلاقی حاصل شود» (Forster, 2015).

از نظر شلگل مشکل کانت و فیثته در اخلاق، مربوط به فقدان یک مفهوم دقیق از تعلیم و تربیت، و بی‌علاقگی آنها به زمینه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی‌ای است که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند و از این طریق می‌توانند پرورش یابند. بنابراین، کانت و فیثته مسئله اصلی تعلیم و تربیت را در فلسفه‌های عملی خود نادیده گرفته‌اند. (Ibid)

شلگل از یک بیلدونگ اجتماعی سخن به میان می‌آورد که در جامعه هماهنگی ایجاد می‌کند و هارمونی که غایت یک جامعه است و از طریق تربیت اخلاقی محقق می‌شود، را میسر می‌سازد. تربیت اخلاقی به وسیله امر هنری ممکن است، زیرا «ما گاه در حقیقت، یک ارتباط بین بخش‌های جدا از هم و متناقض در امر تعلیم و تربیت را درک می‌کنیم که افراد می‌توانند در نمایشنامه‌هایی با محتوای اخلاقی، روش آموزش خود را از نو بسازند» (Schlegel, 1971: 179). جامعه‌ای که آموزش داده شود، رو به شکوفایی می‌رود و از این هماهنگی در نسبتی با حقیقت و آگاهی مطلق قرار می‌گیرد.

بیلدونگ اخلاقی از دل اثر هنری بیرون می‌آید و مثال شلگل، هنر یونان باستان و نقش آن در تربیت اخلاقی و اجتماعی مردم آن دوران است. هنر در یونان باستان هم وظیفه آشنا کردن مردم با فضیلت اخلاقی و اجتماعی را به عهده داشته است، زیرا «بیلدونگ یونانی دارای نیروی حیات<sup>(۳۳)</sup> درونی بود، و شعر یونانی یک ارگانیسم (ساختاری پویا) بود» (Forster, 2020: 198). رابطه هنر با اخلاق در بیلدونگ و ایجاد یک نظم میان فردی و اجتماعی، بر این امر دلالت دارد که «شلگل به این دکترین شیلری پایبند

مانده که هدف هنر، بیلدونگ است. وظیفه هنر رومانتیک او غلبه بر شکاف بین نظر و عمل، و عقل و زندگی است» (Beiser, 1992: 258).

در راستای بیلدونگ و پرورش اجتماعی و برای رسیدن به یک هارمونی میان افراد جامعه، «مفروض شلگل این است که ذائقه طبقه متوسط باید آموزش ببیند تا افق خود را برای چیزهای شگفت‌انگیز و جالب وسعت ببخشد. به عبارت دیگر، این یک واکنش به کمبود است با یک دوز تربیت، در برابر نیازهای کاذب که در دوران طلایی یک دولت ملی مدرن مورد نیاز است» (Nivala, 2017: 133). شلگل در بیلدونگ اجتماعی و اخلاقی به واسطه هنر به کمبود و طنزگویی اشاره دارد، زیرا در کمبودی، انسان هم‌زمان در حالت شادی و آزادی (آزادی به عنوان شرط اصلی امر اخلاقی) به سر می‌برد. کمبودی در عرصه‌ای پای می‌گذارد که آگاهی توان رفتن به آن را ندارد و در جهت امر مطلق بی‌کران است و این بی‌کرانگی کمبودی امری را نشان می‌دهد که می‌توان به وسیله آن بر تمام قید و بندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی فائق شد و در نهایت آزادی قرار گرفت. بر همین اساس، شلگل تأکید دارد که «بیلدونگ به تنهایی، بالاترین خیر است» (Beiser, 2003: 22). زیرا آزادی و خیر اخلاقی در بیلدونگ محقق می‌شود. شاید به بیانی ساده‌تر بتوان گفت، آزادی در امر هنری و هارمونی در بیلدونگ، در کنار هم می‌توانند امر اخلاقی را در جامعه شکل دهند.

#### ۲-۴. رابطه عرفان با هنر در بیلدونگ

شلگل با اینکه در اندیشه خود، عرفان<sup>(۲۴)</sup> را رد کرده، اما از نوعی عرفان سخن به میان آورده که با برداشت‌های مرسوم از این امر متفاوت است. عرفان به عنوان یک طریقت، بر اساس یک آداب و سلوک مشخص شکل می‌گیرد و در نهایت حکم اصول معین را دارد و مانع از یک تفکر آزاد می‌شود، و هر اصولی که در تقابل با آزاداندیشی و سیال بودن تفکر در هستی باشد، برای شلگل قابل قبول نیست. آگاهی در انسان باید در تلاشی بی‌پایان به سمت مطلق باشد و از آنجایی که مطلق، بیکران است، از این طریق آگاهی انسان می‌تواند با مطلق نسبت برقرار کند. عرفان شناخت را از طبیعت شروع نمی‌کند، بلکه در نفس انسان به دنبال مطلق و ناب‌بودگی می‌گردد و از این نظر در نقطه مقابل برداشت شلگل قرار می‌گیرد.<sup>(۲۵)</sup> از نظر شلگل

من زندگی نمی‌کنم تا از اصول (مقیدکننده) پیروی کنم یا به دنبال سرگرمی لذت‌بخش باشم، بلکه برای بودن و صیوریت پیدا کردن، زندگی می‌کنم. من به قدرت آموزش و اراده ایمان دارم که مرا یک بار دیگر به امر بی‌کران (مطلق) نزدیک می‌کند و از زنجیره تعالیم نادرست رهایی می‌بخشد. (Schlegel, 1971: 221)

این نقل قول شلگل نشان می‌دهد که مراد او از عرفان چیست؛ یک نگاه کلی به هستی، با در نظر

گرفتن بی‌کرانگی عالم، که عارف همانند طبیعت هر لحظه در صیوروت است. در نتیجه، عرفان باید به‌عنوان یک نگرش در نظر گرفته شود، نه یک روش. عرفان یک نوع نگاه است به امر مطلق که آن را در شکل کلی و فراگیر می‌یابد و همانند علم، نگاه جزئی به هستی ندارد. از این جهت است که شلگل از نگاه عرفانی حمایت می‌کند، زیرا عرفان می‌خواهد حقیقت را در معنای کلی درک کند و از این نظر با هارمونی و بیلدونگ در ارتباط است. «عرفان یکی از جدی‌ترین تلاش‌ها برای پاسخ به پرسش (درباره مطلق) است، زیرا جوهر و سرآغاز (عرفان) عبارت است از حالت غیرمقید مطلق. عرفان یعنی آرزوی وحدت مطلق» (Beiser, 2002: 453). یک بیلدونگ عرفانی تمام امور متکثر حقایق زمانی را در یک نگاه کلی می‌شناسد و جریان هستی را به‌صورت یک کل فهم می‌کند.

نگاه عرفانی برای فهم هستی به‌عنوان یک کل متکثر، راهگشا است، زیرا هر امری که ما را بتواند به مطلق برساند و آگاهی مطلق را در یک کلیت هماهنگ درک کند، می‌تواند در بیلدونگ انسان مؤثر باشد. اما این عرفان در بیان خود وابسته به ظرافت هنری، مثلاً شعر، است. در نگاه عرفانی «خدا جهان را از چهره خودش خلق کرده است. معنای این جمله این است که بی‌کرانگی شکلی از هنرورزی خداست» (Ibid: 461). وقتی حقیقتی بر عارف آشکار می‌شود، بیان تجربه عرفانی برای افرادی که بهره از این گشودگی نبرده‌اند، همانند طنزی می‌ماند که مایه تمسخرشان می‌شود. طنز در کار هنری نیز ویژگی تجربه عارف را دارد. تجربه عرفانی و طنز در فراروی از تجربه مادی، می‌تواند جنبه دیگری از حقیقت ناب درون هستی را بیان کنند. هنر هم‌زمان آگاهی ناب و نگاه سمبلیک و رازگونه عرفانی را در درونش دارد. کاربرد زبان هنری، مثل شعر، در عرفان از این نظر مهم است که هنر می‌تواند مطلق را در بی‌کرانگی خود به‌صورت کران‌مند بیان کند، اما ایده مطلق، هنوز در آن حضور داشته باشد.

با نگاهی دقیق‌تر به تعریف شلگل از بیلدونگ، می‌توان یک گرایش الهیاتی و عرفانی در اندیشه او در این‌باره دید؛ جایی که «شلگل مذهب را قلب<sup>(۲۶)</sup> و روح بیلدونگ تعیین می‌کند. از این‌رو، بیلدونگ به‌جای اینکه پادزهر شورمندی (عرفانی) باشد، اکنون از آن سرچشمه می‌گیرد» (Ibid: 454).

#### ۳-۴. جایگاه عشق در هنر و رابطه آن با بیلدونگ

عشق به‌عنوان یک اصل متعال، قادر به دستیابی به وحدتی ناب است و «عشق چیزی است که در هر جزء (در هستی) وجود دارد، درحالی‌که در همان لحظه یک کلیت کامل را شکل می‌دهد» (Hampton, 2019: 139). عشق هارمونی‌بخشی در هستی است که حتی نسبت به هنر، در درجه بالاتری قرار می‌گیرد، زیرا عشق خود خالق هنر است و «از نظر متافیزیکی شیء هنری از طریق اصل متافیزیکی عشق، با وحدت نامتناهی نسبت برقرار می‌کند» (Ibid). امر هنری که نگاه عرفانی و امر اخلاقی را در هارمونی‌بخشی و بیلدونگ یاری می‌کرد، در شکل‌گیری خود، مثل هر جزئی در این عالم، وابسته به احساس عشق است. از نظر شلگل خلقت و هماهنگی هر چیزی به‌وسیله احساس عشق در عالم محقق

می‌شود، چه اثر هنری باشد و چه هر وجودی در طبیعت.

تلاش برای رسیدن به دانش بی‌کران، در قالب عشق حاصل می‌شود، که خود را در آگاهی به شکل یک میل نشان می‌دهد، اما به‌طور عینی، بخشی از یک نیروی متافیزیکی استعلایی بزرگ‌تر است که در همهٔ امور به‌عنوان یک وحدت‌بخش ضروری عمل می‌کند. عشق نیاز به طبیعت دارد که موضوع آن باشد و طبیعت نیازمند عشق است. (Ibid: 138)

در حقیقت عشق در مقام خالق هنر و در جایگاه بیلدونگی ناب قرار دارد که هر هارمونی در هستی از آن سرچشمه می‌گیرد. شلگل برای عشق در پرورش انسان جایگاه خاص قائل است که می‌تواند انسان را به درجهٔ کمال نزدیک کند، زیرا «هرچه بیشتر یک شخص را دوست داشته باشیم، هماهنگی بیشتری در جهان یافت می‌کنیم و هرچه هارمونی بیشتری در جهان بیابیم، عمق و ارزش هر جزء را بیشتر خواهیم دید، زیرا اگر واقعاً عاشق کسی باشیم، دنیای او را هم دوست خواهیم داشت» (Beiser, 2002: 454). به‌نظر شلگل، والاترین احساسی که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌نماید، عشق است و اگر مبنای عمل انسانی عشق باشد، این عشق در مقام نوع‌دوستی می‌تواند تمام انسان‌ها را در یک هماهنگی و کلیت، وحدت ببخشد. در نتیجه، عشق همان کاری را انجام می‌دهد که بیلدونگ هنری می‌خواهد به آن برسد؛ یک هارمونی که می‌تواند انسان‌ها را در یک نظم کلی قرار دهد و آنها را با امر مطلق آشنا سازد.

### نتیجه‌گیری

شلگل در تقابل با متفکرانی مثل کانت و فیخته که به‌دنبال یک سیستم نظام‌مند بر پایهٔ قاعده و اصل نخستین فلسفی برای رسیدن به امر مطلق بودند، صحبت از یک فرآیند در راه رسیدن به امر مطلق به‌عنوان حقیقت ناب می‌کند که در نسبت با حقایق خود هستی قرار دارد. بر همین اساس، او اصل نخستین را به‌عنوان قاعده‌ای که خارج از خود هستی قرار دارد، کنار می‌گذارد و محور اندیشهٔ خود را معطوف به وحدتی می‌کند که در طبیعت وجود دارد. شلگل با تأکید بر امور متکثر و کران‌مندی‌ها در طبیعت، مطلق را بی‌کرانگی می‌داند که تمام کران‌مندی‌ها را دربرمی‌گیرد. در نتیجه، اساس مطلق به‌جای قاعدهٔ نخستین، یک هماهنگی و هارمونی می‌شود که تمام کثرات به‌کمک آن، در یک وحدت قرار دارند. شلگل این هماهنگی را یک بیلدونگ می‌داند که از هستی و طبیعت می‌جوشد و ریشه در آگاهی و نظم در بی‌کرانگی دارد. اگر انسان نیز در مقام موجود آگاه در هستی، بخواهد آگاهی‌اش فعلیت پیدا کند و همانند طبیعت در یک هماهنگی و شکوفایی قرار گیرد، به‌عنوان جزئی از هستی، باید از بیلدونگ بهره‌مند شود تا به یک هارمونی برسد.

بیلدونگ در اندیشهٔ شلگل در مقابل هر قاعده و اصل در فلسفه قرار دارد و بنیان طبیعت و انسان



برای رسیدن به کمال است. شلگل در مورد پرورش انسان برای رسیدن به کمال، بر هنر، به عنوان محصولی از آگاهی انسان که در نسبت با طبیعت قرار دارد اما از ابژه درون جهانی متفاوت است، تأکید می‌کند. بیلدونگ عرفانی و اخلاقی نیز در بیان خود وابسته به زبان هنر هستند و این امر نشان می‌دهد که تربیت انسان برای رسیدن به کمال اخلاقی و فهم عرفانی در رسیدن به کلیت هستی، وابسته به هنر است. اما شلگل خود حقیقت هنر را در نسبت به عشق تعریف می‌کند که باید آن را خالق اثر هنری دانست. در نتیجه، می‌توان گفت یک احساس عشق افلاطونی در اندیشه شلگل هست که انسان می‌تواند همانند طبیعت و به کمک آن، در یک نظم و هارمونی قرار گیرد تا به کمال و شکوفایی برسد. برای شلگل بیلدونگ امری مختص به انسان نیست، بلکه در بنیان هستی قرار دارد و انسان به عنوان جزئی از طبیعت، باید برای رسیدن به حقیقت مطلق از آن پیروی کند.

### یادداشت‌ها

۱. هگل روح مطلق (Geist) را یک سنتز بین روح فردی و روح جمعی در نظر می‌گیرد که امکان شناخت آن توسط تفکر فلسفی امکان‌پذیر می‌شود.
۲. شلینگ با اینکه به خود فلسفه‌ورزی پایبند است، بر خلاف هگل، امکان رسیدن به مطلق را در نهایت، در امر هنری جستجو می‌کند.

3. Bildung

4. symbol

۵. حقیقت موجود در دل طبیعت در فلسفه شلگل اشاره به آگاهی نابی دارد که به نوعی زیرلایه آن چیزی است که ما فقط آن را به شکل مادی می‌بینیم. این آگاهی عاملی است که هر چیزی که از دل طبیعت متولد می‌شود و نمود پیدا می‌کند، در اوج هارمونی و نظم قرار داشته باشد. شگل این آگاهی را با بیلدونگ در طبیعت، به خاطر ایجاد نظم و هارمونی، در پیوند می‌داند.

6. unconsciousness

7. Infinity

8. Finity

۹. منظور از سیستم اسپینوزا همان مونیسمی است که در نقد دوآلیسم دکارت مطرح شده است. در مونیسم اسپینوزا همه چیز در طبیعت تعریف می‌شود، اما شلگل در نقد این نگاه می‌خواهد یک جایگاه ویژه‌ای نیز برای سوبژکتیو در مقام آگاهی محض باز کند؛ به همین دلیل از تفکر فیشته در این امر بهره می‌برد، اما هم‌زمان سوبژکتیو فیشته محض فیشته را نیز نقد می‌کند.

10. Absolut

11. Whole

12. Becoming

13. relative

14. Kultur

15. Activity

16. Irony

17. Philosophical Fragments

۱۸. منظور شلگل قاعده‌ای همانند من محض فیشته است.

۱۹. نووالیس، شاعر و فیلسوف آلمانی است که در کنار برادران شلگل و اشلایرماخر، از اعضای اصلی و ابتدایی جنبش رمانتیک آلمانی بود و شلگل بهره زیادی از تفکر او در نقد اندیشه فیشته برده است (Novalis, 2003).

- 20. Reflexion
- 21. Self-productive
- 22. Formation
- 23. Lebenskraft
- 24. Mysticism

۲۵. شلگل معتقد است مطلق طبیعت است و بدون تفکر درباره طبیعت، نمی‌توان به مطلق رسید. از نظر وی، عرفان به معنای سیر در انفس، به‌تنهایی نمی‌تواند با مطلق ارتباط برقرار کند.

- 26. Heart

## منابع

- برلین، آیزیا (۱۳۸۵). *ریشه‌های رومانتیسم*، ترجمه عبدالله کوثری، تهران: نشر ماهی.
- Beiser, F. (1992). *Enlightenment Revolution and Romanticism, The Genesis of Modern German, 1790-1800*. Massachusetts: Harvard University Press.
- (2002). *German Idealism, The Struggle against Subjectivism, 1781-1801*. Massachusetts: Harvard University Press.
- (2003). *The Romantic Imperative; the Concept of Early German Romanticism*. Massachusetts: Harvard University Press.
- Breazeale, D. (2010). *Fichte, German Idealism, and Early Romanticism*. Amsterdam: Rodopi.
- Forster, M. (2015). *Oxford Handbook of German Philosophy in the Nineteenth Century*. Oxford: Oxford University Press.
- (2020). *Romanticism, Philosophy, and Literature*. London: Palgrave MacMillan.
- Frank, M. (2004). *The Philosophical Foundations of Early German Romanticism*. translated By Elizabeth Millan, New York: State University of New York Press.
- Hampton, A. (2019). *Romanticism and the Re-Invention of Modern Religion*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Huhn, H. (2013). *Symbol and Intuition; Comparative Studies in Kantian and Romantic-Period Aesthetics*. New York: Routledge.
- Millan, E. (2007). *Friedrich Schlegel and the Emergence of Romantic Philosophy*. New York: State University of New York Press.
- (2019). *Brill's Companion to German Romantic Philosophy*. Leiden: Brill.
- (2020). *The Palgrave Handbook of German Romantic Philosophy*. London: Palgrave MacMillan.
- Nassar, D. (2013). *The Romantic Absolute, Being and Knowing in Early German Romantic Philosophy, 1795-1804*. Chicago: The University of Chicago Press.
- (2014). *The Relevance of Romanticism Essays on German Romantic Philosophy*. Oxford: Oxford University Press.
- Nivala, A. (2017). *The Romantic Idea of the Golden Age in Friedrich Schlegel's Philosophy of History*. New York: Routledge.
- Novalis [von Hardenberg, G. P. F. F.] (2003). *Fichte Studies*. translated By Jane Kneller. Cambridge: Cambridge University Press.
- Schlegel, F. (1971). *Lucinde and the Fragments*. translated by Peter Firchow. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- (2001). *On the Study of Greek Poetry*. translated by Stuart Barnett. New York: State University of New York Press.